



۲۰۱۷/۰۱/۱۰



سید هاشم سدید

چرا بعضی ها با ایرادگیری های بی بنیاد به اعتبار خود لطمه می زنند؟

قبل از همه باید خاطر نشان کنم که نمی دانم چرا آقای هاشمیان، نویسنده مقاله "فرق بین اسم و پسوند و ترکیباتی که از امتزاج آن دو ساخته می شود"، که بعد از این در نوشته "ناقد" نامیده خواهند شد، یک موضوع ساده را با پیش کشیدن بحث زبان شناسی، به خصوص آواشناسی و اشاره به فلسفه، در برابر بحثی که من به طور مشخص پیرامون معنا و جایگاه کلمه "گاه" از نظر لغت شناسی، که ایرانیان به آن واژه شناسی می گویند، نموده بودم، اینقدر پیچیده و گسترده نموده اند؟

من از ناقد بسیار دوستانه تقاضا می کنم که یکبار دیگر مقاله مرا تا آخر بخواند و ببیند که آیا من به راستی بحثی را در باب زبان شناسی، مخصوصاً در مورد زیر مجموعه آواشناسی این علم، در آن مقاله مطرح کرده ام؟ یا نه؟ بی گمان با مروری زودگذر نوشته من برای ناقد ثابت خواهد شد که در هیچ جای از مقاله من سخنی پیرامون آواشناسی، طرز تلفظ کلمه گاه، و یا فلسفه، خاصاً زبان شناسی فلسفی نرفته است. از موضوع اصلی خارج شدن در بحث های علمی یا تخصصی، خصوصاً برای کسی که ادعای استادی زبان و ادبیات و یک عمر تدریس در پوهنتون را دارند، یا از فقدان احاطه بر موضوع است، یا از روی استبداد فکری و یا بنا بر مقاومت بی ادبانه!

درخصوص زبان شناس نبودن من هیچ لازم نبود ناقد بار بار خود را به زحمت بیندازند، و بار بار آن را یاد نمایند. من هیچ گاه دعوی زبان شناس بودن به شکل عملی و اکادمیک را نکرده ام، و نخواهم کرد، اما این واقعیت را نباید فراموش کرد که زبان شناس نبودن دلیل نمی شود که کسی به مسائلی فرعی و عام زبان و ادب، مانند نشانه شناسی، نشانه گذاری، سخن پردازی و سخن آفرینی، صرف، اشتقاق کلمات، نحو، معنای دستوری، علم بیان که پیرامون بیان معانی لغات به شکل های مختلف و بر پایه تصویرسازی بحث می کند، فلسفه زبان و یک سلسله مسائل دیگر آشنائی نداشته باشد. (من از ذکر اصطلاحات انگلیسی این کلمات به سه دلیل پرهیز کردم: 1- با معادل این همه اصطلاحات در زبان خود آشنا هستم (مثلاً می دانم که در زبان ما به لغت |wovel| انگلیسی مصوت می گویند. و به همین دلیل به جای "اول" - آنها و اول کسره[!] - ، مصوت می نویسم!) و مردم ما بیشتر ترجیح می دهند به زبان خود، که آن را می دانند و برای شان شریک است، چیزی بخوانند و بنویسند، تا به زبان دیگران؛ 2- نمی خواهم خوانندگان این مقاله، که با زبان تخصصی انگلیسی آشنائی ندارند، به مشکل مواجه شوند؛ و 3- قصد آن را ندارم که با آوردن چنین اصطلاحات خوانندگانی را که بیشتر زیر تأثیر القاب و اصطلاحات پرتنطنه و قلبه پلمبه میروند، تا ارزش یک نوشته، شیفته خود و نوشته خود بسازم.)

برای شاگردان ساعی و علاقمند به زبان و ادبیات همان دروس مکتب و دو - سه سال تحصیل زبان و گرفتن مدرک از یکی از پوهنتون های بزرگ و مهم یکی از کشورهای خارجی، و همنشینی با استادان زبان انگلیسی، مانند آقای برهان، آقای صدیقی، آقای سلجوقی، گل آقا خان ... هم بس خواهد بود که به قدر کافی و وافی به باریکی های زبان آشنا شوند - البته با کمی کار جدی و آفاقی.

بحث من به طور مشخص پیرامون معنای واحد لغت گاه بر پایه لغت شناسی و تداعی معانی و استعاره ساختاری (استعاره ای که از طریق مجموعه ای از ارتباط های مفهومی، فهم حدود مقصد را بر اساس ساختار حدود مبدأ مسلم می سازد) بوده است - اگر به آن مقاله دقت شود؛ نه چیز دیگری - ارچند به کثرت معنای لغت گاه نظر به نیاز نیز اشاره ای شده است.

کاری که ناقد کرده است، یعنی پرداختن به مسائلی حاشیه ای و غیر ضروری، مثل آواشناسی و تلفظ کلمه گاه، چیزی که حتی عامی ترین و امی ترین افراد در کشور ما آن را می دانند، و هیچ لازم به توضیح ندارد، درحالی که من به هیچ کدام نپرداخته ام، اگر از یک انسان غیر مسلکی و عادی سر میزد، مورد نقد نبود، اما از یک داکتر، از یک استاد زبان و ادبیات که دارای قابلیت های یک انسان صاحب وقار باید باشد، و یک زبان شناس، که به طور ضمنی و با زبان شناس نبودن دیگران، مانند جوانان نارس و خودستا به زبان شناس بودن خود اشاره می کنند، کاری ست دور از عقل، غیر علمی و سبک.

نظر من چنین است که این کار ناقد از جمله کار های آدم های ست که چون دلیل روش شناسانه و منطقی برای اثبات مدلول و مقصود خود ندارند، می خواهند خود را در عقب القاب و مدارک تحصیلی و اصطلاحات بزرگ و درشت

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

(به اصطلاح ایرانیان کلمات گنده) علمی، بدون پرداختن به محتوای آن اصطلاحات و بدون آن که متوجه شوند که چنان اصطلاحات و بحث های مرتبط بدان ها در نوشته یا در بحثی اصلاً وجود ندارند، پنهان کنند - و بی آن که کمی فکر کنند که "مشک آنست که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید".

یا می خواهند با آوردن چنین القاب و اصطلاحات برخی از خوانندگان نوشته های خویش را، که بیشتر به اصطلاحات دهن پرکن و القاب پروفیسور و داکتر و استاد توجه دارند، تا به متن و ارزش و منطق و اهمیت بحث وی، بیشتر از پیش مفتون خویش سازند.

نویسندگان مقالات تخصصی و علمی، اگر به مقالات تخصصی و علمی توجه شده باشد، اولتر از همه یک سلسله معلومات لازم را به نام مقدمه دوروبر مطلبی که می خواهند روی آن بحث کنند، ارائه می کنند؛ و بعد، به ترتیب و فصل به فصل می پردازند به بحث جامع و هدفمند و متمرکز روی همان مطلبی که مربوط بدان فصل، و جزئی از کتاب است.

به طور مثال، در یک کتاب زبان شناسی، اگر نگاه کنیم، می بینیم که بعد از مقدمه و معرفی نویسنده و موضوع کتاب، نویسنده دانشمند و مجرب و کهنه کار و وارد به فنون نویسندگی با فصل بندی موضوعات مشخص، شروع می کند به توضیح مطالبی مربوط به همان فصل؛ من باب مثال: در باره زبان به طور کلی، در باره تحول زبان، در باره ارتباط زبان و انسان، در باره تاریخ پیدایش زبان، در باره دوره های تکاملی زبان، در باره ارتباط زبان های مختلف با هم، در باره رابطه زبان و فکر و تفکر، و در باره ریشه شناسی، معنا شناسی، آواشناسی، ریخت شناسی، زبان شناسی اجتماعی، زبان شناسی فلسفی، دستور زبان و...

نویسندگان مرتب و آراسته و وارد به مطلب هیچ وقت در یک بحث معین و مشخص به حاشیه رویی و حاشیه پردازی روی نمی آورند؛ زیرا می دانند که با این کار نوشته های شان مغشوش و مغلوب می شود و در نتیجه خواننده به درستی به آنچه نویسنده می خواسته بگوید یا بنویسد، ملتفت نمی شود.

هر قدر بحث در یک مقاله یا رساله یا کتاب قطعی و صریح و روشن و مشخص و عاری از حاشیه نویسی و تعلیقات بی ربط باشد، و نویسنده آن را به واحد های معین و منسجم تقسیم کند، به همان اندازه آن نوشته دلچسب و سودمند می باشد - علاوه بر این که قابلیت یادگیری (اگر مقاله و رساله و کتاب حاوی مطالب سودمند و علمی باشد) و جذب آن بیشتر خواهد بود.

اما سخن من روی معنای کلمه گاه و این که این کلمه اسم است، یا پساوند و پیشاوند، با آنچه ناقد نظر داده و من نوشته ام، این است:

«**گاه**» را، که از نظر دستور زبان اسم است و در بسا موارد در زبان دری/فارسی از آن به مثابه پساوند و برای ساختن یا ترکیب اسم از اسم کار گرفته می شود، تنها "وقت"، "زمان"، "عصر" و "دوره" یا "دوران" معنی کردن، صرف برای اینکه اعتقادات و باورهای خصمانه قومی - سیاسی خود را درباره کلمه "دانشگاه" به کرسی بنشانیم، یا سودا و علاقه شدید و درحد افراط گری خود در زبانخواهی را ارضاء کنیم و سبب ارضاع به افراطی گری بیشتر سائر افراط گرایان و شوونیست های فرهنگی شویم، نمی توانیم چیزی غیر از تعلقات قوی و غیر اصولی به ناسیونالیسم قومی - زبانی بسیار تنگ نظرانه، کار غیر محققانه و عملی از درون دیدن، بنامیم.»

از حرف های دیگر در برش بالا، چون وقت و جای آن نیست، می گذرم. تنها چیزی که در این قسمت از ناقد می پرسم، این است:

آیا شما قبول دارید که لغت گاه اسم است؛ یا نه؟ همچنین، آیا قبول دارید که لغت دانش نیز اسم است؛ یا نه؟ نتیجه بحث ما را جواب به همین دو سؤال تعیین می کند. من می گویم: هر دو کلمه در جای خود اسم هستند؛ و وقتی این دو اسم با هم ترکیب می شوند، اسم مرکبی را به وجود می آورند که "دانشگاه" خوانده می شود. آیا این نظر درست است؛ یا غلط؛ آیا دانشگاه اسم مرکب است؛ یا نیست؟

من می گویم: درست است، منتها اسم دوم، یعنی گاه، در این ترکیب وجهه یا حیثیت وند، یا پاره الصاقی یا الحاقی اسم را به خود می گیرد (کلمات پیشینه و پسینه به جای پیشوند و پسوند، که اخیراً در چند نوشته برخی از ایرانیان دیده شده است و ناقد هم بدان اشاره نموده اند به دلایلی، مناسب و مورد پسند من نیستند. برای شرح این دلایل هم وقت نیست - چندی ست نسبت مریضی خانم تمام روز را مصروف خرید و کار در خانه هستم. دیگر باتأسف پشتم به کوه نیست!) به هر رو:

مفهومی را که من در یک و نیم سطر اول بند نقل شده نوشته خویش می خواستم افاده کنم، همین است که در چند سطر بالا و چند سطر زیرین با کلمات و جملات ساده بیان شدند و بیان می شوند؛ نه چیزی دیگر.

اگر ناقد با این نظر موافق نیستند، نظر شان را با ارائه دلایل موجه و معتبر، و به استناد قواعد نظاممند زبان و ریخت شناسی و لغت شناسی و هر آنچه در این مورد ارتباط می گیرد، با شرح کافی برای بی عقلانی مانند من، و با اصطلاحاتی که در زبان خود ما مروج هستند - معادل این اصطلاحات در زبان خود ما وجود دارند - بیان کنند، تا من هم بدانیم که چرا من به خطا رفته ام.

فکر نکنم که تنها با یاد کردن چند اصطلاح زبانی، مانند فونیم و مورفیم و امثال این ها مشکل میان من و ناقد حل شود.

من می دانم که در زبان انگلیسی اصطلاحات *bound morpheme* و *free morpheme* و *inflectional morphemes* و صد ها اصلاحات دیگر وجود دارند؛ و این را هم می دانم که این اصطلاحات چه معانی و تعریف هائی را در خود نهفته دارند، اما سؤال من از ناقد این است که در کجای نوشته من از این اصطلاحات، مثلاً از کلمات بسیط یا یک جزئی، کلمات قاموسی، کلمات آزاد و کلمات مقید و غیره و غیره صحبت به میان آمده بود که ناقد به این کلمات، با قید "مورفیم ها" اشاره کرده اند؟

بر گردیم بر سر اسم بودن یا اسم نبودن کلمه گاه:

می نویسند:

«اسم از نگاه معنی، نام شخص، جا ها، چیز ها و مفهوم هاست... وجه مشخصه اسم آنست که به شکل نام یا ضمیر در جمله، در موقف فاعل قرار گرفته میتواند... اکنون به اساس تعریف فوق می بینیم که در هیچ نوع جمله (گاه) به حیث فاعل موقف گرفته نمی تواند.»

معنی عبارت آخر این است، که چون گاه هیچ گاه حیثیت فاعل را به خود نمی گیرد، پس گاه نمی تواند فاعل باشد. می خواهم قبل از این که نظر خود را در باب گفته های فوق آقای نگهت سعیدی، که طرف تأیید ناقد هستند، بنویسم، یا هر کس دیگری که هستند، از دو مرجع معتبر تر و طرف تأیید خود چند سند مبنی بر اسم بودن کلمه گاه را به شکل نمونه ارائه کنم:

الف - آقای دکتر معین؛ که در فرهنگ شش جلدی "فرهنگ فارسی" خود، جلد سوم (ک - معلومه)، نوشته می کنند:

1- گاه

1- (ا) تخت شاهی...

2- تخت، کرسی، مسند، جا، مکان.

2- گاه

1- (ا) زمان، وقت، عصر، دوره و...

2- بصورت پسوند زمان استعمال شود: خوردنگاه، رزمگاه و...

[ذکر چهار مطلب را در مورد توضیحات آقای دکتر معین تا اینجا لازمی می دانم: 1- (ا) دلالت بر اسم می کند؛ 2- گاه تنها پسوند زمان نیست، بلکه پسوند مکان هم است؛ 3- رزمگاه تنها زمان رزم را بیان نمی کند، بلکه جای و محل رزم را نیز بیان می کند؛ و 4- تمام کلمات یا القاب در نوشته آقای دکتر معین (و نوشته سائر ایرانیان) به همان گونه که خود شان نوشته اند، نوشته شده اند]

ب - دهخدا، که در جلد یازدهم لغت نامه 14 جلدی خود نوشته می کند:

گاه (ا) سریر... جا. جای. مکان... مسند... مقام.

گاه (پسوند) این مزید به بعضی کلمات ملحق شود معنی زمان دهد...

گاه (ا) عصر. دوره. زمان... فصل. موسم.

گاه (پسوند) زمانی بکلمه (فارسی و عربی) پیوندد و معنی مکان و جای دهد...

و در مورد اسم می نویسند:

اسم در لغت مقابل کلمه مهمل است... هر کلمه که دلالت کند بر معنایی مستقل بر اقتران به یکی از ازمنه ثلاثه ماضی و حال و مستقبل، مانند: علی و قلم و درخت و...

اکنون که گاه اسم شناخته شد، می پردازیم به تحلیل نظریات مورد تأیید ناقد در باب گاه و در مورد اسم:

- می گویند که گاه چون به حیث فاعل موقف گرفته نمی تواند، نمی تواند اسم باشد. می پرسیم: مگر مکان یا زمان و عصر که اسم هستند، در شکل و پیکر خود شان، گاهی به حیث فاعل موقف گرفته اند؟

آیا ناقد گاهی شنیده اند که کسی بگوید: عصر انسان را می کشد؟ یا زمان انسان را می کشد؟ گذشت زمان، آر، اما گذشت زمان و زمان یکی نیستند!

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

یا ناقد گاهی شنیده اند که کسی بگوید: مکان انسان را می کشد؟ قلت هوا، رطوبت، تنگی، سردی و... در یک مکان انسان را می کشد، اما خود مکان چه فکر کنم!

اگر کلمات عصر و مکان و زمان باوجودی که به حیث فاعل موقوف گرفته نمی توانند، می توانند اسم باشند، چه مانعی وجود دارد که گاه نتواند در هیئت اسم ظاهر شود؟

– نوشته می کنند: "وجه مشخصه اسم آنست که به شکل نام یا ضمیر در جمله، در موقوف فاعل قرار گرفته میتواند" عجیب است! می خواهم این ادعای باطل را با یک مثال ساده نمایان بسازم: "میر محمد شریف، ملای مسجد گذر، با اعصایش محکم به فرق احمد دراز، که باعث اذیت مرد نابینا و فقیری شده بود، زد."

میر محمد شریف، بنابر تعریف ناقد و تعریف دیگر اساتید زبان از اسم، اسم است، چون فاعل است؛ قبول! اما احمد دراز که در این میان مفعول واقع شده و چوبی به فرقتش خورده است، یعنی در موقوف فاعل قرار نگرفته است، در کدام کته کوری از تقسیم بندی نه گانه کلمات در دستور زبان قرار می گیرد؟ آیا احمد را نمی توانیم اسم بنامیم؟ از نظر این که "شخص" است و ناقد گفته است که شخص اسم است، احمد باید اسم باشد؛ اما از نگاه این که، بنابر تعریف مورد قبول ناقد، احمد در موقوف فاعل قرار ندارد، نباید اسم باشد! با این مخلوطی از "آره" و "نه"، و تناقض گوئی های ناقد چه باید کرد؟ جواب آن را ناقد می داند. فهم آن از عقل ضعیف من بسیار زیاد بالاست!

نکته سوم موضوع مفاهیم، بهتر است بگویم موضوع مفهوم، است که به حیث اسم معرفی شده است.

از همه اولتر می خواهم ناقد به من بگوید که زیبا و چاق و لاغر چیستند؟ همینطور رفتن و خوردن و گفتن و... و بس و باز و و بسته و سریع و زیاد و کم و تند و کند و هزاران لفظ دیگر، چه هستند؟ آیا از کلماتی که یاد شد چیزی فهمیده نمی شود؟ به معنی دیگر آیا این کلمات مفهوم نیستند؟ مفهوم، یعنی چیزی که معنی آن قابل فهم باشد. از نظر معناشناسی؛ و هم از نظر فلسفی!

به حساب تعریف مورد تأیید ناقد باید همه این کلمات، و هزاران کلمه مشابه دیگر، اسم باشند – که نیستند.

آیا ناقد قبل از آن که مثال مورد نظر شان را ارائه کنند، دوروبر این مسائل فکر کرده بودند، یا خیر؟ در هر دو حالت ناقد، چون در ساحت زبان و ادب شخص مطرحی هستند، مورد ملامت قرار می گیرند!!

تعریف مفهوم در منطق چنین است: "آنچه از لفظ فهمیده می شود." (این تعریف هم چندان رسا نیست. تعریف جامع تر مفهوم در منطق باید این می بود که "آنچه از معنی لفظ فهمیده می شود"، زیرا لفظ، که در واقع صورت کلمه است، بدون معنی و مصداق چیزی نیست که قابل فهم باشد!)

اگر دقت شده باشد، در تعریف منطق از مفهوم، صحبت از "لفظ" است! لفظ، که لغت و کلمه یا هر حرف یا سخنی که از ذهن خارج می شود معنی می دهد. در این صورت باید، بر وفق نظر ناقد، هر لفظی را اسم بخوانیم؟

در آخر از روی ناگزیری، زیرا به دل خود بس نمی آیم، باید بگویم که اگر سر تا سر نوشته ناقد مورد نقد تمام و کمال قرار بگیرد، خصوصاً از نظر املاء و انشاء، از آن نقد کتابی ساخته خواهد شد به قطر و بزرگی مثنوی مولانا!

د پانیو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ